

صبح الاعشی

حرف ز - ۳

الزاهد - از لقب‌های صوفیان و سالکان استوان در لغت بمعنی (نخواستن و ترك دنیا کردن است) ضد الراءب (خواستن و میل کردن) است و مراد از آن کسی است که از دنیا روی گردانیده و بدان التفاتی نمیکند و الزاهدی که منسوب بدانست برای مبالغه میباشد (الزاهد و اسم فاعل از زهد است) .

الزعیمی - از لقب‌های سران سپاه - مانند نائب السلطنه ها و کسانی در شماره آنان میباشد و آن منسوب به الزعیم بمعنی سرور و عهده دار کارهاست و مانند اینست که با حکومت بقوم ایشان راسوری و سرپرستی و کفالت مینماید و هرگز الزعیم بدون یا استعمال نشده است و بهمین جهت هم این لقب مخصوص سران سپاه میباشد نه زیردستان ایشان و لازم است که با یا مبالغه بکار رود (زعیم بر وزن فعل و صیغه مبالغه و مأخوذ از الزعم بمعنی مهتری و قبول مسئولیت کردن است) .

الزکی - از لقب‌های دین داران اعم از نویسندگان و سایرین میباشد و میگویند التقی الزکی و امثال آن و آن در لغت بمعنی الزائد (والا) است که قبلا راجع به الزاکی در حرف الفسخن گفته ایم .

حرف سین

السالك - از لقب‌های دراویش و سالکان است و آن اسم فاعل از سلوک میباشد و منظور از سلوک (راه سپردن) رهسپاری در راه راستی که بخداوند بزرگ میرسد میباشد و السالکی که منسوب بآنست برای مبالغه میباشد .

السامی - از لقب‌هایی است که در مجلس بکار میرود که قبلا راجع بآن در باب بیان القاب اصولی و اینکه تقسیم میشود و به السامی یا باء شد (اشخاص خیلی عالی مقام) و السامی

بدون یاء مشدد (اشخاص عالی مقام) اشاره کرده ایم که باید بآن مراجعه شود **السفیری** - در کتاب (عرف التعریف) گفته شده که آن از القاب ویژه دوات دارمیباشد ولی من در پاره ای از دستوره های شام دیده ام که آن را برای پاره ای از بازرگانان بزرگ که به سفارت رفت و آمد . . . در ممالک مختلف برای گرد آوری غلام و کنیز و امثال آن مشغول بوده اند نوشته اند و این کلمه منسوب به السفیر که بمعنی فرستاد و اصلاح کننده بین گروهها است می باشد و نویسندگان آنرا بدون یاء استعمال نکرده اند زیرا وقتی که این لقب مخصوص راهنمایان و مقام و درجه ایشان در آن باشد انداختن حرف یاء از آن شایسته نبوده و مناسب نیست که بدون آن بکار برده شود (سفیر بر وزن فعلیل و سیغه مبالغه است از فعل سفر می باشد)

السلطانی - از لقب های شاهان است و در پی لقب هایی همانند لقب المقام الشریف و مانند آن آورده میشود و میگویند المقام الشریف العالی السلطانی و مانند آن - لقب مزبور منسوب بکلمه السلطان است که در باره آن قبلا در باب ارباب و وظائف سخن گفته ایم (سلطان بر وزن فعلان بمعنی و مأخوذ از السلط بمعنی بر گماشتگی است) .

السید - از لقب های سلطنتی است و میگویند السلطان السید الاجل و مانند آن و در لغت بمعنی مالک - پیشوا و امثال آنست و السیدی منسوب بآن و برای مبالغه بوده و از لقب های مخصوص الاجنب الشریف و بالاتر از آنست در کتاب (عرف التعریف) گفته شده که این لقب جز برای دیگری نوشته نمیشود (سید در اصل سیود بوده که به سید قلب و سپس دیو یاء درهم ادغام و سید در لغت بمعنی بز پیش آهنگ آمده است).

حرف شین

الشاهنشاه - از لقب های شاهانه و مخصوص سلطان و شاهان بزرگ است و این کلمه فارسی است و معنای آن عربی (ملك الاملاك) است و در خبر نامیدن باین لقب نهی و منع شده سفیان بن عیبه گفته است که معنای آن همان شاهنشاه است و بدین جهت نویسندگان متدین آنرا از لقب های سلطنتی حذف کرده اند و در (التقیف) در مکاتبات صاحب مغرب باین امر اشاره شده است .

و بدان که زمانی در قرارداد آن برای لقب شاهان بین علما در دوران سلطنت جلال الدوله سلجوقی در سال ۴۲۶ نزاع در گرفت و بطوریکه ابن اثیر در تاریخ (الکامل) حکایت کرده سلطان جلال الدوله از القائم بامر الله خلیفه وقت درخواست کرد که او را ملك الملوك خطاب نماید و القائم امتناع نمود و سلطان از فقها در این باره فتوی خواست قاضی ابوالطیب طبری و قاضی ابوعبداله ضمیری و قاضی ابن بیضاوی و ابوالقاسم کرخی بجایز بودن آن فتوی دادند ولی قاضی بزرگ ابوالحسن ماوردی آنرا رد کرد و بین او و دیگران که فتوی داده بود پیام هائی مبادله شد و در خطبه جلال الدوله را ملك الملوك خواندند و ماوردی از نزدیکان خاص جلال الدوله

بود که هر روز بدربار رفت و آمد میکرد و هنگامی که در این مورد فتوی منع داد رفت و آمد خود را بدربار قطع کرد و از ترس خانه نشین شد و این عدم رفت و آمد از ماه رمضان تا عید قربان ادامه یافت پس جلال الدوله او را پیش خواند و او هر اسناک حاضر شد و تنها بروی داخل شد جلال الدوله بوی گفت همه دانند که تو از همه فقیهان از حیث مال و مقام بمانز دیک تری و مخالف تو با ایشان بر خلاف هوای نفس تو بود و هرگز این کار را نکردی مگر برای پیروی از حق و منزلت تو در دین و جایگاه تو در علم نزد من آشکارا شد و پادشاه آنرا این بزرگداشت قرارداد که تو به تنهایی بر من وارد شوی و اجازه ی حضور دیگران را نبوی و اگذار کردم تا بریشان باز گشت من بسوی آنچه تو دوست داری مسلم گردد پس ماوردی او را شکر و دعا گفت و و بکسانیکه حاضر خدمت بودند اجازه بازگشت داد.

الشریف - از لقب های کسانی است که در دربار پهلوی و نزدیک سلطان قرار میگیرند و باینجهت میگویند المقر الشریف والجناب الشریف و در کتاب (عرف الشریف) گفته شده که آن ویژه بزرگان بنی فاطمه علیها سلام میباشد و مثل اینکه میخواهد بگوید که این لقب از لقب هایی است که به تنهایی استعمال میشود و در دنبال المقر والجناب نیاید و آن برون فعلیل و صفت مشبیه و مأخوذ از شرف بمعنی بالائی و برتری است این سکیت گوید این لقب استعمال نمیشود مگر در باره کسیکه اجداد او از قدیم شریف بوده اند بخلاف الحسیب و از اینجهت نویسندگان آنرا بالاتر از لقب الکریم قرار داده اند زیرا این لغت چیزی از ریشه اصالت و الاتباری دارد که در الکریم نیست. الشریفی که منسوب بدانست برای مبالغه میباشد.

الشهیر - از لقب های شاهان مغرب است و معنی آن معروف و آشکار است و مقصود کسی است که بزرگی جای و برتری آن معروف است (شهیر مأخوذ از شهره و برون فعلیل صیغه مبالغه است و بمعنی مأمور است)

الشیخ - از لقب های علما و سالکان است و در لغت بمعنی سالخورده است و اهل علم و سالکان برای سنگینی و وقار باین لقب نامیده میشوند چنانچه پیر سالخورده بزرگ و متین و سنگین است و الشیخی که منسوب بدانست برای مبالغه میباشد.

حرف صاد

الصاحب - از لقب وزیران است در (عرف التعریف) گفته شده که آن ویژه نویسندگان است و شامل سپاهیان نمیشود و آن در لغت اسمی است از برای دوست یگ رنگ و اول کسی که از وزراء باین لقب نامیده شد کافی الکفاة اسمعیل بن عباد بود و آنها باینجهت بود که وی ملازمت استاد ابن العمید را مینمود و از این رو بوی میگفتند (صاحب ابن العمید) و در اثر کثرت استعمال بصورت الصاحب درآمد و سپس بعد از او لقب شد برای کسانی که بکار وزارت اشتغال پیدا کردند چنانچه منشیان ممالک شام دانشمندان که سمت قضاوت داشتند القضاة

لقب دادند و تا کنون همین کار را میکنند بعکس منشیان کشور مصر که ایشان بطوریکه قبلاً اشاره شده آنرا فقط برای وزیران بکار میبرند نه غیر از ایشان و صاحبی که منسوب بدانست برای مبالغه استعمال میگردد و این لقب را فعلاً نویسندگان با یاء بکار میبرند ولی در عرف مردم بدون یاء گفته میشود (الصاحب از کلمه صحب بمعنی ملازمت و معاشرت وهم کلامی است و اسم فاعل میباشد).

الصالح - از لقب درویشان و اهل سلوک است و گفته می‌شود الشیخ الصالح و مانند آن این کلمه از الصلاح (نیکی) بمعنی ضد فساد (بدی) گرفته شده و هرگز با یاء نسبت استعمال نشده و نمیگویند الصالحی و مثل اینست که ترك آن بجهت ترس از اشتباه یا شهر معروف یا چیز دیگری میباشد. (الصالح - اسم فاعل است)

الصدر - از لقب بازرگانان و امثال ایشان است و منظور کسی است که در بالای مجلس می‌نشیند و صدر هر چیزی در لغت اول آنست و صدر مجلس را باول آن تعبیر می‌کنند زیرا آنجا در حقیقت اول مجلس است و هر يك از پهلوهای آن در دنبال آن میباشد و الصدر که منسوب بآنست برای مبالغه میباشد.

حرف ط

الظاهر - از لقب پادشاهان مغرب است و مراد از آن پاکیزگی از پلیدی است. (ظاهر اسم فاعل از ظهره میباشد).

حرف ظ

الظھیری - از لقب سران سپاه و فرماندهان بزرگی مانند نائبان سلطنت و امثال ایشان میباشد و آن منسوب به الظھیر بمعنی بسیاری کننده میباشد چنانچه خدا بتعالی فرماید (نمی‌توانند مانند آنرا بیاورند اگر چه پاره‌ای از ایشان یاور پاره دیگر گردند). و هرگز بدون یاء نسبت استعمال نشده زیرا پشتیبانی مخصوص سران سپاه است و بدون یاء جزء در مورد کوچک‌های ایشان بکار نرفته است. (الظھیر - مأخوذ از کلمه الظھر بمعنی پشت و بر وزن فعل صفت مشبیه میباشد). ادامه دارد

بقیه) زندگی فارابی

نقل نموده اند که این قصه مانند داستان کشته شدن منتیبی شاعر معروف عرب است که مورخان حکایت کرده اند. فارابی در هنگام بازگشت از فارس بسوی شام در ۳۵۴ کشته شد، آیا فارابی دوباره از سوریه بایران آمد و در هنگام بازگشت کشته شد؟! چنین نیست. بیشتر مورخان را عقیده بر اینست که فارابی در ۳۹۹ ه. ق در دمشق وفات یافت، سیف الدوله شهر یاد شام به همراه چهارده یا پانزده نفر بر جنازه وی نماز خواندند، بیرون از دروازه کوچک دمشق فیلسوف بزرگ اسلام و ایران را بخاک سپردند. تا امروز آرامگاه فارابی مورد توجه ادبای معرفت است.